

مباحثه سیاسی همواره عرصه تقابل سفیدها و سیاه‌ها نیست. با اینکه در بسیاری مواقع اندیشمندان و منتقدین سیاسی مسائل را به صورت سیاه یا سفید می‌بینند اما در این میان افراد فکورتر دنیا را نه سیاه یا سفید بلکه خاکستری می‌بینند. این اندیشمندان، اگرچه ممکن است همه رنگ‌های جهان را نبینند و دچار پیشداوری شوند ولیکن دست‌کم نسبت به پیچیدگی‌های زندگی حساس‌ترند و می‌خواهند ارزش‌های گوناگون را در کنار هم و با هم داشته باشند. افکار این گروه، در مقایسه با گروه قبلی، عمیق‌تر و پیچیده‌تر است و تحلیل افکار آنها نیز به همین نسبت دشوارتر است. زیرا اگر به جنبه‌های مختلف افکار این متفکران توجه نشود و تنها بعد یا ابعاد خاصی از نظرات آنها سنجیده شود، خطر یکسونگری و سوء تعبیر نظرات آنها بسیار بالا خواهد بود.

«ژان ژاک روسو» (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲) همواره قربانی این نگاه‌های یکسویه و جهت‌دار بوده است. او بارها، بدلائیل مختلف، مورد انتقاد قرار گرفته و در معرض انواع اتهامات قرار داشته است. پرونده اتهامات وارده به «روسو» بسیار قطور و قدیمی است. از معاصران او آغاز می‌کنیم. هیوم، بورده، دوپان، فردریک دوم، گوتیه، هلوسیوس، لوبوف، تورگو و دالامبر همگی توافق داشتند که آثار روسو آمیزه‌ای از خودنمایی شگفت‌انگیز و عوام‌فریبی است. او را شارلاتان، بدبین، سوفیست و ضدتمدن خطاب کرده‌اند. در بین نویسندگان معاصر ما نیز کسانی بوده‌اند که حمله به روسو را مقدمه‌ای برای دفاع از آزادی‌های فردی قرار داده‌اند و از روسو به عنوان منادی رژیم یک‌ه‌تاز نام می‌برند. از میان این منتقدین لیبرال بخصوص باید به نام «تالمن» اشاره

کرد که شدیدترین حملات را به روسو در قرن بیستم، صورت داد.

با وجود این، در سالهای اخیر، احساسات ضدروسویی در بین سیاست‌شناسان فروکش کرده است. اکنون در این زمینه آثار متوازن‌تری منتشر می‌شود. نسل جدید روسو‌شناسان کوشیده‌اند تا تصویر متعادلی از همه ابعاد زندگی و تفکرات این فیلسوف سیاسی ژنوی

برای خوانندگان آثارشان ترسیم کنند. مقاله «لوچوکولتی» ایتالیایی با عنوان «روسو و نقد جامعه مدنی» جزء این قبیل آثار است. مقاله مزبور که اخیراً به فارسی برگردانده شده است، یکی از مقاله‌های کتابی با عنوان «از روسو تا نین» تالیف کولتی است. سایر مقاله‌های این مجموعه در ترجمه گنج‌نیده نشده و تنها این مقاله به صورت یک کتاب مستقل بوسیله نشر «مرکز» به طبع سپرده شده است.

#### زمینه‌های فکری کولتی

کولتی (متولد ۱۹۲۴ در رم) از جمله پژوهشگران وابسته به جنبش چپ جدید است و معمولاً او را به عنوان یک «تو مارکسیست تجربه‌گرا» می‌شناسند. «لوچوکولتی» در پیروی از استاد خود «گالوانو دل‌اولیه» (متوفی ۱۹۶۸) کوشید که بین مارکسیسم و علوم تجربی ارتباط برقرار کند و بانفوذ هگل‌گرایی در این مکتب دست به مبارزه زند. به عقیده کولتی تاکنون درباره نفوذ هگل بر افکار مارکس بیش از حد اغراق شده است<sup>۱</sup> و کسانی که خواسته‌اند بین عقاید هگل و مارکس همسویی و سازگاری ایجاد کنند (یعنی انگلس، لنین، لوکاج و کوژو) در نهایت دچار تناقض‌گویی شده‌اند. به جای آن، کولتی بر اهمیت تأثیر روسو و کانت بر افکار مارکس تأکید دارد. او می‌گوید، مارکس بدون آنکه متوجه باشد، از دو آموزه کانتی تبعیت می‌کند. نخست آنکه مارکس همانند کانت بین واقعیت مستقل پدیده‌های عینی و پدیدارهای ذهنی فرق می‌گذارد و دیگر آنکه علم را به عنوان تنها شکل معتبر بین‌الذهانی دانش برسمیت می‌شناسد.<sup>۲</sup>

به عقیده کولتی، هر چند مارکس در پی کشف

## روایتی شبه روسویی از جامعه مدنی

○ جهانگیر معینی علمداری  
دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تهران

- روسو و نقد جامعه مدنی
- لوچوکولتی
- حسن شمس‌آوری
- نشر مرکز
- ۱۳۷۸، ۸۹، صفحه

قوانین تجربی جامعه و شناخت آن بود، معیناً نمی‌توان او را یک جبرگرا محسوب کرد. به علاوه، کولتی به این موضوع اذعان داشت که مارکس در توصیف دیالکتیک دچار عدم اطمینان و سر در گمی بوده و بخش‌هایی از آثار وی از کیفیت علمی لازم برخوردار نبوده است. تلاش کولتی برای بازسازی مارکسیسم را باید با تحولات این مکتب در دوره پس از جنگ جهانی دوم مربوط کرد. در این دوره گرایش‌های علمی قوی‌تر شد و سخن از ضرورت وجود یک «علم نقاد» در میان بود. شاخه ایتالیایی این نحله در قالب تفکرات کولتی و دل‌اولیه ظاهر شد و نماینده فرانسوی این طرز تفکر لویی آلتوسر و نماینده شاخه آلمانی آن یورگن هابرماس است. اگر چه این شاخه‌های فکری در موارد عدیده با هم اختلاف نظر دارند ولی در زمینه (۱) گرایش به علم‌گرایی و (۲) ضدیت با ایدئالیسم و (۳) در مورد «انتقادی اجتماعی» و قرار دادن ایده‌ها در خدمت نقد جامعه سرمایه‌داری اشتراک نظر دارند.

روی آوردن کولتی به سوی روسو بخصوص با سومین موضوع - یعنی انتقادی اجتماعی - مربوط است. کولتی روایت ویژه‌ای درباره روسو ارائه می‌دهد و او را منتقد جامعه مدنی معرفی می‌کند و از این طریق به دنبال یافتن ریشه‌های روسویی در اندیشه مارکس است. کولتی مدام از این گله می‌کند که «علیرغم دینی که مارکس به روسو دارد، هرگز حتی اشاره‌ای دورادور نیز بدان ندارد.»<sup>۳</sup> (ص ۷۳).

با این حال مقایسه افکار روسو و مارکس موضوع اصلی کتاب حاضر را تشکیل نمی‌دهد بلکه نویسنده هدف از نگارش آن را بررسی اندیشه سیاسی روسو و ارائه طرحی تفسیری از این فیلسوف بر مبنای مساله جامعه مدنی نوین قرار داده است. (ص ۱) طبق روایت کولتی از نظریه روسو درباره جامعه مدنی، روسو جامعه مدنی را یکسره نفی نمی‌کند ولی آن را راه‌حل نهایی نیز نمی‌داند. به عبارت دیگر، روسو بر جامعه مدنی ردیه می‌نویسد ولی آنرا نادیده نمی‌گیرد.

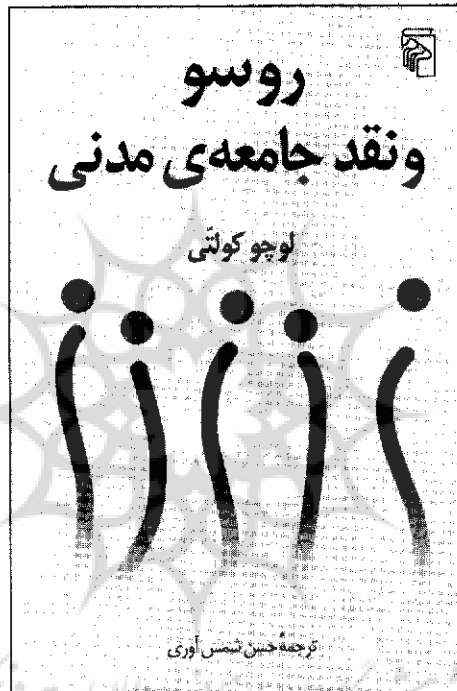
روسو و دوگانگی جامعه مدنی  
برای آشنایی با طرز

برخورد دوگانه روسو با جامعه‌مدنی ابتدا باید اوصاف جامعه‌مدنی را در نظر آورد. معمولاً جامعه‌مدنی را به عنوان عرصه‌ای خارج از قلمرو دولت می‌شناسند. این عرصه در مقابل دولت قرار دارد و در آن آزادی رقابت اقتصادی و مالکیت خصوصی و آزادی بیان وجود دارد. روسو با تردید به هر دوی این موضوع‌ها می‌نگرد. بدینی روسو نسبت به اصل رقابت اقتصادی و مالکیت خصوصی با توجه به نگرش منفی او نسبت به پیشرفت اقتصادی و توسعه سرمایه‌داری قابل فهم است. او در رساله «گفتاری درباره منشأ نابرابری انسان‌ها» حکم مشهوری در این باره دارد: «اولین انسانی که با محصور کردن قطعه زمینی با خود چنین اندیشید که این مال من است. و مردمان دیگر را به قدری ساده انگاشت که باورش کنند، بنیانگذار واقعی جامعه مدنی بوده است.» در مورد آزادی بیان نیز روسو با قراردادان پیش‌شرط‌هایی برای آزادی بیان از جمله (اینکه آزادی بیان نباید محل یکپارچگی اراده عمومی باشد) در واقع محدودیت‌های شدیدی را برای آزادی بیان ایجاد کرد. این امر بسیاری را بر آن داشته که او را فردی مستبد بدانند.

کولتی درستی چنین حکمی را درباره روسو رد می‌کند. به باور وی آنچه در اینجا نقطه ضعف نظریه سیاسی روسو دانسته می‌شود - یعنی نقد جامعه مدنی - در واقع جزء محاسن او است. زیرا روسو با طرح این انتقادات از هم عصران خود پیشی گرفت. (ص ۴۳)

برخی کسان معتقدند که خصلت عقب مانده و واپس‌نگر دیدگاه‌های روسو باعث شده که او با جامعه مدنی دشمنی کند ولی کولتی با این دیدگاه مخالف است. به عقیده او روسو کاملاً تشخیص داده بود که توسعه اقتصادی سرمایه‌داری در ثروتمند کردن همه به خرج «هیچکس» ناتوان بوده و همه این پیشرفت‌ها به هزینه «زحمتکش مزدبگیر» و «کارگر مولدی» به وجود آمده که بنابر قول «آدام اسمیت» اقتصاددان انگلیسی «بر شانه‌های خود، کل بنای جامعه بشری را حمل می‌کند و خود در زیر فشارش له شده و به پایین‌ترین پله بنیاد این عمارت فرومی غلطد و دور از چشم آن دفن می‌شود.» (ص ۳۰) به گفته کولتی، هر چند روسو مخالف سرسخت علم و صنعت است - و کولتی این جنبه از نظرات رومانتیک و ضدمدن روسو را رد می‌کند - ولی نقد روسو بر جامعه مدنی ریشه در گرایش مزبور ندارد بلکه دارای دلایل اقتصادی است. در واقع، روسو باور نداشت که «داد و ستد آزاد» به تنهایی موجب ثروتمندی عمومی می‌شود. این طرز تلقی، روسو را به سوی انتقاد شدید از «فیزیوکرات‌های» هم عصرش کشانید. این فیزیوکرات‌ها موافق بیشترین استفاده از سرمایه بودند و پدیده «توسعه اقتصادی» را امری قریب‌الوقوع می‌دانستند. هر چند آنان معتقد بودند که توسعه اقتصادی باید در نهایت در خدمت ایجاد رفاه عمومی قرار گیرد، ولی در عین حال، نابرابری‌های

اجتماعی را در پرده ابهام قرار می‌دادند. (صص ۳۱ - ۳۰) در مقابل، روسو از جمله نخستین کسانی بود که «رفاه اقتصادی» و نه «توسعه اقتصادی» را اصل قرار دادند. روسو در رساله «درباره اقتصاد سیاسی» این نکته را پیش می‌کشد که اراده عمومی باید در جهت تامین معاش شهروندان عمل کند. او در رساله خود، مواردی را مطرح می‌کند که در کتاب‌های اقتصاد دوره اخیر نیز بازتاب می‌یابد.



در بین نویسندگان معاصر  
کسانی بوده‌اند که حمله به روسو را  
مقدمه‌ای برای دفاع از  
آزادی‌های فردی قرار داده‌اند و  
از روسو به عنوان منادی رژیم یک‌تاز  
یاد می‌کنند

به عقیده کولتی تاکنون درباره  
نفوذ هگل بر افکار مارکس  
بیش از حد اغراق شده و  
از تاثیر روسو و کانت بر افکار وی  
غفلت شده است

در این میان، روسو برای رفاه مشترک ارجحیت قائل است. در ابتدای فصل نخست از کتاب دوم «قرارداد اجتماعی» صریحاً ذکر شده است که رفاه مشترک نه در چارچوب تضاد منافع اشخاص بلکه در چارچوب اراده عمومی قابل حصول است. او می‌نویسد: «اولین و مهمترین نتیجه اصولی که قبلاً به اثبات رسید، این است که فقط اراده عمومی می‌تواند نیروهای یک دولت را در راه نیل به هدفی که از تاسیس آن در نظر گرفته شده و رفاه مشترک می‌باشد، هدایت کند، زیرا هر چند تضاد منافع شخصی برقراری جوامع مدنی را ضروری می‌سازد، اما هماهنگی همین منافع این کار را ممکن نموده است. چیزهای مشترکی که در این منافع مختلف وجود دارد، پیوند اجتماعی را تشکیل می‌دهد. اگر هیچ مطابقتی میان این منافع یافت نمی‌شد، هیچ جامعه‌ای نمی‌توانست وجود داشته باشد. زیرا جامعه فقط بر مبنای این منافع مشترک باید اداره شود.»<sup>۵</sup>

ایراد عمده روسو بر جامعه‌مدنی آن است که جامعه مدنی نمی‌تواند به تنهایی ضامن «منافع مشترک» اعضای یک جامعه یا ملت باشد. این امر به ماهیت جامعه مدنی باز می‌گردد. در واقع، جامعه مدنی بر پایه جدایی منافع افراد خصوصی شکل می‌گیرد و هیچ اصل سامان بخشی نمی‌تواند در چارچوب جامعه مدنی مبنای «منافع مشترک» افراد قرار گیرد.

به همین دلیل جامعه مدنی عرصه رقابت و تراحم منافع خصوصی است. کولتی بر این وجه از نظرات روسو تأکید زیادی دارد و به این ترتیب جامعه‌ای رادیکال به نظرات روسو می‌پوشاند. کولتی با استنادی شبیه به این، روسو را نسبت به هابز و لاک و اسمیت و کانت مرجح می‌داند. از نظر او دلیل اصلی گسست روابط روسو با فیلسوف‌ها را باید در تفاوت اصول و بالاتر از همه در نگرش‌های مختلف آنها به جامعه مدنی جستجو کرد. در عصری که همه متفکران پیشرو و مفسران حقوق جامعه بورژوازی بالنده بودند و در پی کشف علل پیدایش کامیابی و رشد صنایع‌اش بودند، نقد جامعه‌مدنی در رساله «گفتار» روسو را به نحوی بازگشت‌ناپذیر از معاصرانش جدا می‌کند. (ص ۴۲)

اما این پرسش قابل طرح است که چرا روسو - و به تبع وی کولتی - جامعه مدنی را تضمین‌کننده «منافع مشترک» نمی‌داند؟ به عقیده کولتی برای یافتن پاسخ به این پرسش باید به مقدمه رساله «نارسیس» (که روسو آنرا در سال ۱۷۵۳ به رشته تحریر در آورد) مراجعه کرد. زیرا این مقدمه کانون انتقاد از جامعه مدنی است. «جامعه‌ای که از استحاله شرایط پدرسالارانه زندگی سر بیرون می‌کشد و حاصل تقسیم کار و توسعه مالکیت خصوصی است و به دنبال آن انسان حیل‌گر جامعه مدنی نوین پایه عرصه وجود می‌گذارد.» (ص ۳۳) به نظر کولتی نکته اساسی در آراء و عقاید روسو این است که او علت رشد فساد را در

این می‌داند که «مناسبات میان انسان‌ها، در عرصه جامعه‌مدنی، **مناسباتی مبادلاتی** است... مناسباتی که در آن هر فرد باید **سایرین** را به ابزار دست خود تبدیل کند. در چنین روابطی، او اکنون مدام باید مشغول جلب نظر دیگران به وضع زندگی خود باشد و دست کم در ظاهر، دیگران را قانع کند که منافع آنها در ارتقاء منافع او است به این ترتیب، باید با برخی رفتار زیرکانه و خدعه‌آمیز و با برخی دیگر رفتاری متکبرانه و خشن داشته باشند.» (صص ۳۳ - ۳۴) کولتی ناخرسندی روسو از نقش «مبادله» در جامعه مدنی و نابرابری‌های ناشی از آن را در **دست‌نویسنامه انتقاد از جامعه مدنی لیبرال** غربی قرار می‌دهد و بخصوص تبعات آن مانند «دامن زدن به رقابت و پیشرفت اجتماعی» (ص ۲۴)، «رشد نابرابری و فقر» (صص ۲۶ - ۲۵)، «جدایی فرد از دیگران» (ص ۳۷) و «اینهمانی آزادی و مالکیت» (ص ۳۸) را بر می‌شمارد و سپس چنین نتیجه‌گیری می‌کند که این ملاحظات روسو در نقد جامعه مدنی او را به یک متفکر خلاف زمانه و جلوتر از هم عصرانش مبدل کرد.

**البنه همة روسوشناسان** با چنین تعبیری موافق نیستند. در مقابل، گروهی از شارحان آثار روسو بر این باورند که روسو، به طور همه جانبه، جامعه‌مدنی را نقد نکرد بلکه گوشید آن را اصلاح کند. طبق این روایت، برخلاف تصور کولتی، روسو یک «ضد سرمایه‌دار» سازش‌ناپذیر نیست بلکه دقیقاً در چارچوب فکری فیلسوفان معاصرش قرار دارد. به طور مثال، آلفرد کوبن در کتاب «روسو و دولت مدرن» این گونه استدلال می‌کند که باید بین زمانه روسو و زمان حاضر فرق گذارد. در دوران روسو هنوز دولت توسعه یافته فعلی پایه عرصه وجود نگذاشته بود و ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی در نیامده بود و هنوز از پیچیدگی‌های صنعتی امروز خبری نبود. در چنین شرایطی، روسو به طور تاریخی نمی‌توانست موقعیتی را فراتر از شرایط مبادلاتی بورژوازی و فردگرایانه را به تصور در آورد. در نتیجه، تعجب آور نخواهد بود که وی، به هنگام طرح مساله حاکمیت و هیئت حاکمه، بیش از آنکه به جامعه و دولت به عنوان سازمانهایی فوق فردی بنگرد، آن دو را زیر مجموعه افراد صاحب حق قرار دهد.

کولتی یک موضوع را به درستی درک کرده است. اینکه روسو باور نداشت که جامعه‌ای بتواند با وجود «گسیختگی» منافع خصوصی ساخته شود. زیرا آفریدن یک جامعه به معنای آفریدن منافع مشترک و اجتماعی شدن واقعی منافع است. اگر منافع مشترک به توافق قراردادی محدود شود که براساس آن همه موافقت کنند که هر یک به دنبال منافع خصوصی خود بروند، دیگر جامعه‌ای وجود نخواهد داشت و صرفاً جامعه‌ای صوری در دست خواهد بود انسان اجتماعی نمی‌شود و در وضع طبیعی باقی می‌ماند و فقط پاسداری دولت به

آن اضافه شده است. (ص ۴۹) اما به نظر می‌رسد که این موضوع کل قضیه نباشد و باید به مسائل دیگری نیز توجه کرد.

کولتی در بیان این موضوع برخی مسائل را نادیده می‌گیرد. او به این نکته به اندازه کافی توجه نمی‌کند که از دیدگاه روسو تشکیل جامعه مدنی خود «پیشرفتی» محسوب می‌شود. در آثار اولیه روسو به این موضوع کمتر اشاره شده، بلکه بعدها در رساله «قرار داد اجتماعی» بر آن تاکید می‌شود. در این رساله، روسو مساله انتقال از «وضع طبیعی» به «جامعه مدنی» را مطرح می‌کند و آن را به مثابه حرکت به سوی تبدیل «قدرت» به «حق» قلمداد می‌کند.

او بر مبنای همین اصل، مبنای «دولت مدرن» مورد نظر خود را که بر «اراده عمومی» و «حاکمیت مردمی» استوار است، بنا نهاده به این ترتیب، از حالت یک منتقد سازش‌ناپذیر جامعه‌مدنی بیرون می‌آید و به توجیه گر «نظام مبتنی برحق» تبدیل می‌شود. بنابراین، از دیدگاه روسو هر چند طبیعت «جامعه مدنی» بر نابرابری استوار است، ولی به علت آنکه «قدرت» را به «حق» تبدیل کرده، اخلاقیات و مناسبات جدیدی را نیز ایجاد می‌کند.

در این حیطه روسو به متفکران بورژوا و لیبرال هم عصرش بسیار نزدیک می‌شود. آنجا که در کتاب «قرارداد اجتماعی» می‌نویسد: «اگر راهزنی مرا در کنج بیشه‌ای غافلگیر کند، باید به زور کیسه پولم را به او بدهم ولی اگر بتوانم آنرا از چنگش نجات دهم، آیا وجداناً اجبار به دادن آن دارم؟ هر چند هفت تیری که در

**روسو تشخیصی داده بود که توسعه اقتصادی سرمایه داری در ثروتمند کردن همه به خرج «هیچ کس» ناتوان بوده و همه این پیشرفت‌ها به هزینه «زحمتکش مزدبگیر» به وجود آمده است**

**ایراد عمده روسو بر جامعه مدنی آن است که در آن «منافع مشترک» اعضای یک جامعه یا ملت قابل تضمین نیست**

دست دارد یک قدرت است. پس قبول کنیم که قدرت، حق به وجود نمی‌آورد و انسان فقط مجبور است، مطیع قدرت‌های حقه [یا مشروع] باشد.» یا هنگامیکه اضافه می‌کند:

«چون هیچ انسانی یک اختیار طبیعی بر همنوعانین ندارد و چون قدرت، هیچ حقی ایجاد نمی‌کند، پس قراردادهایی باقی می‌ماند که اساس هر گونه قدرتی را در میان انسانها، تشکیل می‌دهد.»

لحن وی آنگونه که کولتی تصور می‌کند، نیست. به علاوه این اظهارات نشان می‌دهد که روسو، برخلاف نظر کسانی که می‌گویند وی را پدر توتالیترانیسم جلوه دهند، فرد و حقوقی فردی را در جامعه مدنی اساس بحث خود قرار می‌دهد و از این لحاظ با سایر اصحاب قرار داد تفاوت ندارد. کولتی و منتقدین لیبرال روسو - هر کدام با دلایل خاص خود - این نکته را نادیده می‌گیرند و یکی روسو را منتقد تمام عیار جامعه مدنی و دیگری - یعنی لیبرال‌های افراطی - او را کاملاً بی‌توجه به جامعه مدنی و دولت‌گرا و جمع‌گرا می‌نامند. این همان نقطه‌ای است که شارحان، افکار روسو را در چارچوب‌های سفید و سیاه و نه زمینه واقعی خاکستری آن می‌بینند.

در نوشته «روسو و نقد جامعه مدنی» مساله «قرارداد اجتماعی» به تفصیل مورد بحث قرار نمی‌گیرد؛ در حالیکه این موضوع یکی از کلیدی‌ترین واژه‌های فلسفه سیاسی است. می‌دانیم که روسو در زمرة اصحاب قرار داد است.

این نامگذاری بی‌دلیل صورت نگرفت. در واقع، روسو برای «قرارداد اجتماعی» اهمیت زیادی قائل بود. زیرا با عقد قرارداد اجتماعی، قابلیت‌های انسانی با ورود به جامعه‌مدنی گسترش می‌یابد. بنابراین به نوبه خود امری «سودمند» است. کولتی در اثر خود این نکته را نادیده می‌گیرد. نظر روسو در این زمینه کاملاً مشخص است. او در فصل هشتم از کتاب نخست «قرارداد» اجتماعی می‌نویسد:

«وقتی انسان از حالت طبیعی وارد حالت مدنی می‌شود، تغییرات بسیار قابل ملاحظه‌ای در او انجام می‌گیرد. در رفتار او عدالت جایگزین غریزه می‌گردد و اعمال او برخلاف سابق تابع قوانین اخلاقی می‌شود. فقط آن وقت است که ندای وظیفه جای شهوات نفسانی و حق جای هوس را می‌گیرد و انسان که تا آنزمان فقط به خود توجه می‌کرد، مجبور می‌شود، طبق اصول دیگری رفتار کند و قبل از پیروی از تمایلاتش یا عقل خود مشورت نماید. اگرچه انسان در این زندگی جدید از چند امتیاز که در حالت طبیعی داشت، محروم می‌شود اما در عوض منافع زیادی عایدش می‌گردد، حس‌هایش بکار می‌افتد و گسترش می‌یابد و افکارش توسعه می‌یابد.»

بنابراین، به نظر نمی‌رسد که از نگاه روسو هر نوع

«مبادله‌ای» در عرضه اجتماع «ناسودمند» باشد. بلکه برعکس، گاه مبادله‌ای سودمندند. اما کدام «مبادله» چنین سودمند است؟ روسو خود در این باره چنین اظهار نظر می‌کند: «راست است که در نتیجه قرارداد اجتماعی افراد از همه چیز خود چشم می‌پوشند ولی این چشم‌پوشی فقط ظاهری است و در اصل وضع آنها خیلی بهتر از قبل از قرار داد است. آنها نه فقط چیزی از دست نداده‌اند بلکه مبادله سودمندی انجام داده‌اند.»<sup>۱۱</sup> به نظر می‌رسد، نوعی تناقض‌گویی در آثار روسو وجود داشته باشد. از یک سو آشکار است که روسو از جامعه‌ناپذیری و رقابت منافع خصوصی ناخرسند است (ص ۳۸) و قراردادی را که براساس آن فرد وارد زندگی اجتماعی می‌شود فسادآمیز می‌داند ولی از سوی دیگر، او از قرار داد به عنوان اینکه «قدرت» را به «حق» تبدیل می‌کند، ستایش می‌کند. این دو موضع‌گیری همزمان به نظر متناقض می‌آید. گروهی از صاحب‌نظران برای حل تناقض راه‌حلی یافته‌اند. به عقیده آنها روسو دو قرار داد را در نظر داشت. یکی «قرار داد بد» که منشاء مالکیت خصوصی است و زمینه‌های نابرابری و فساد را در جامعه بنیاد می‌آورد و دوم، «قرارداد اجتماعی خوب» که منشاء حاکمیت مردمی و عمل مبتنی بر حق است. روسو با مطرح کردن این دو قرار داد و دفاع از «قرار داد اجتماعی» چرخش مهمی را در اندیشه سیاسی سبب شد که خود بعدها منشاء افکار جدیدی قرار گرفت. این تحول با تبدیل «مصلحت عمومی» به اساس «جامعه‌نوی» همراه بود. متأسفانه کولتی نسبت به این وجه اثباتی نظریه روسو کاملاً بی‌تفاوت است و به جای آن وجه سلبی نظریات او را برجسته می‌کند. در بخش بعدی مقاله به جنبه اثباتی فلسفه سیاسی روسو بیشتر می‌پردازیم.

#### روسو، قرارداد اجتماعی و منافع مشترک

روسو، همانند سایر اصحاب قرار داد اجتماعی، این پیمان را در خدمت حفاظت از انسان طبیعی نمی‌داند بلکه آنرا در خدمت گسست از این وضعیت و آمیزش فرد با جامعه و انتقال کامل وی به صحنه آن می‌داند. کولتی به درستی خاطر نشان می‌کند که «روسو به این جریان اجتماعی شدن اساساً از جنبه اخلاقی و سیاسی و نه از منظر اقتصادی می‌نگرد، آنرا چون پیدایش اراده عام و حقوق عمومی می‌بیند نه چون اجتماعی شدن مالکیت.» (ص ۵۰) به عقیده کولتی محدودیت‌های عینی تاریخی موجب گردید که امکان تفکر عینی درباره راه حل «اجتماعی شدن مالکیت» از روسو سلب شود (ص ۵۰) ولی اتفاقاً احتراز از این راه حل را می‌توان از جمله «فضایل» و نه «محدودیت‌های فکری» روسو به حساب آورد. روسو در کتاب «قرارداد اجتماعی» الفای مالکیت را خواستار نمی‌شود بلکه به دنبال کنترل مالکیت براساس حق در چارچوب قرار داد اجتماعی است و با توجه به آن می‌نویسد:

«انسان با قبول قرارداد اجتماعی، آزادی طبیعی و حق نامحدود خود را برای تصرف هر چه می‌خواهد و از دستش بر می‌آید، از دست می‌دهد اما در عوض آزادی مدنی و حق مالکیت آنچه را که در تصرف دارد، تحصیل می‌نماید.»<sup>۱۲</sup>

از عبارت بالا چنین مستفاد می‌شود که روسو - هر چند به نحوی منتقدانه- اساس جامعه مدنی را قبول می‌کند ولی او این اساس را در چارچوب خاصی می‌پذیرد. حال این پرسش مطرح است که این چارچوب کدام است؟ به عقیده نگارنده این سطور، جامعه مدنی پذیرفتنی و مشروع مورد نظر روسو بر مبنای تحقق نوعی اخلاق شهروندی و نظم اخلاقی شکل می‌گیرد و این نظم اخلاقی پیوند تنگاتنگی با مسأله حاکمیت دارد. به هر تقدیر، روسو بر نوشتن انسان را در جامعه سیاسی جستجو می‌کند ولی این امر به یک «اقتدارگرایی دموکراتیک» (توصیف تاسمونی از اندیشه سیاسی روسو) راه نمی‌برد بلکه به نظریه خاصی درباره اصول شهروندی می‌انجامد. شهروند مورد علاقه و دلخواه روسو کسی است که نه مانند شهروند یک دولت شهر یونان باستان در جامعه‌اش حل شود و نه مانند یک بورژوازی خودپرست فقط به منافع خصوصی خویش باندیشد. چنین فردی دارای منافع شخصی است و در عین حال به یک سامان اجتماعی تعلق دارد. از دیدگاه کسانی که ترجیح می‌دهند، همه چیز را به «سفید و سیاه» تقسیم کنند، چنین تلقی از شهروندی تناقض‌آمیز است؛ در حالی که روسو با ارائه چنین ترکیبی سعی دارد به درک جدیدی از مفهوم

#### دامن زدن به رقابت و ستیز اجتماعی، رشد نابرابری و فقر، جدایی فرد از دیگران و این همانی آزادی و مالکیت از جمله تبعات جامعه مدنی است که مورد انتقاد روسو قرار گرفته است

کولتی به این نکته به اندازه کافی توجه نمی‌کند که از دیدگاه روسو، تشکیل جامعه مدنی، خود «پیشرفتی» محسوب می‌شود چرا که انتقال از وضع طبیعی به جامعه مدنی، به مثابه حرکت به سوی تبدیل «قدرت» به «حق» است

«شهروندی» در دنیای جدید نایل شود. برخی شارحان روسو بر این باورند که فیلسوف ژنوی این تمهیدات را برای ایجاد «عقله» در جامعه به کار گرفته است. از جمله اینان کوهلر است. کوهلر می‌گوید که نهادهای اجتماعی مورد نظر روسو یا این هدف تعبیه شده‌اند که به طریقی احساسی، شهروندان را به یک سامان سیاسی مربوط کنند و او را به عضویت در یک ملت ترغیب کنند.<sup>۱۳</sup>

از سوی دیگر، کوبان اشاره می‌کند که هدف اصلی روسو از طرح موضوع قرارداد اجتماعی، برقراری نهادهای سیاسی برای اصلاح فرد و رشد فضایل اجتماعی در او است.<sup>۱۴</sup> این اصلاح باید در جهت ایجاد «مصلحت‌های عمومی» و ایجاد «پیوستگی‌های جمعی» صورت گیرد. روسو این تحول را جز از طریق گذار از وضع طبیعی به جامعه مدنی میسر نمی‌داند. لئو اشتراوس و جوزف کراپسی در اثر خود دلیل این امر را توضیح داده‌اند. به عقیده آن دو روسو کاملاً متوجه این نکته بود که جامعه مدنی نمی‌تواند بر مبنای حق طبیعی بنا شود؛ چون طبیعت فقط به منافع شخصی و فردی حکم می‌دهد. به زعم روسو اقتضای جامعه مدنی، اخلاق است، از آنجاکه خصلت‌های طبیعی انسان برای مقید نگاه داشتن وی به الزام‌های زندگی سیاسی کفایت نمی‌کند؛ جامعه‌ای که بنای آن بر حساب‌گیری‌های شخصی و توجه انحصاری به منافع فردی باشد، به رشد بیشتر آن امیال و عواطف فردی کمک می‌کند و این امر به استبداد و هرج و مرج می‌انجامد.<sup>۱۵</sup>

روسو جامعه مدنی را محملی برای جلوگیری از بروز استبداد و هرج و مرج می‌داند و کوشید تعارضات جامعه مدنی را به نحوی تسکین بخشد و به همین دلیل کتاب «قرار داد اجتماعی» را به رشته تحریر در آورد. مباحث این کتاب به حل تعارض «فرد و دولت» و «منافع شخصی و تکلیف» اختصاص یافت. کولتی به این جهت‌گیری فکری روسو که نقش اساسی در ترسیم نظام سیاسی مطلوب وی دارد، بسیار کم در نوشته‌اش اشاره می‌کند. برنامه سیاسی روسو کاملاً روشن است: ایجاد التزام‌های فردی از طریق ورود آزادانه به یک میثاق اجتماعی. روسو وعده می‌دهد که فرد از این طریق بیش از آنچه از دست می‌دهد، بدست می‌آورد. نتیجه این امر به نظر روسو چنین است:

«قرار داد اجتماعی، آزادی طبیعی را از بین نمی‌برد بلکه به جای نابرابری جسمانی و روحی که طبیعت در مردم ایجاد کرده، نوعی آزادی اخلاقی و حقه قرار می‌دهد. به این ترتیب، کسانی که از حیث قدرت و نبوغ با هم نامساوی بودند، از طریق قرارداد و حقوق باهم برابر می‌گردند.»<sup>۱۶</sup>

کولتی بدرستی این نکته را یادآور می‌شود که سیاست از نظر روسو پاسخی به مسأله هستی بشر را در بر دارد (ص ۳) و منشاء شر نه در فرد بلکه در جامعه

است (ص ۷). چنین طرز فکری به شدت مستعد استحاله اخلاقی ترسیاست می‌باشد. بویژه آنکه به عقیده روسو، رهایی انسان از طریق جامعه صورت می‌گیرد. کولتی از این استدلال به تفاوت مهمی که بین نظریه روسو و نظریه‌های «قانون طبیعی» وجود دارد، می‌رسد. از دیدگاه قانون طبیعی، وضع طبیعی همان وضع «اخلاقی» است. فرد در آن وضع، برخوردار از حقوقی «قطری» و «انتقال‌ناپذیر» است که ناشی از اجتماع و روابط تاریخی او با انسان‌های دیگر نبوده بلکه مستقیماً از تنبلی و الا نشات می‌گیرد. در این حالت «انسان» موضوعی اخلاقی و «کسی» مقدم بر تاریخ و جامعه و مستقل از آنها است. (ص ۱۱). ولی روسو به قضیه به شیوه‌ای کاملاً متفاوت می‌نگرد. در آثار روسو شرط اخلاقی در وضع طبیعی وجود ندارد بلکه اخلاق در زندگی اجتماعی شکل می‌گیرد (ص ۱۳). روسو دقیقاً در همین نقطه به ایده‌ریایی از طریق اجتماع می‌رسد.

همانگونه که «موريس کينز ساير» اشاره می‌کند، این طرز فکری مبنای حرکت روسو در جهت فراگذری از کشمکش سیاسی و تبدیل دولت به یک «سامان اخلاقی» می‌باشد. <sup>۱۶</sup> روسو نه نظریه‌ای درباره‌ایده «پیشرفت تاریخی» داشت و نه به ایده «کمال‌یابی انسانی» قائل بود. چنین برداشتی خواه ناخواه موجب می‌گردد که متفکر، احتیاط سیاسی بیشتری به خرج دهد و دامنه‌انتظارات خود را محدود سازد و به دنبال یک «برنامه حداقل» بگردد. از آنجاکه رهایی به هر حال باید درحوزه اجتماع صورت گیرد. درنتیجه روسو نمی‌تواند نسبت به موجودیت جامعه مدنی بی‌تفاوت باشد. با توجه به همین نگرش و تاکید روسو بر اخلاق اجتماعی، درنهایت او نقش جامعه مدنی در پرورش قابلیت‌های بشری را ضروری و بسیار موثر می‌داند.

تأثیر این دیدگاه بر فلسفه سیاسی قرن بیستم خردکننده بود. روسو مسائلی را مطرح کرده که هنوز زنده است و پاسخ قطعی به آنها داده نشده است. مانند اینکه واقعیت ناسیونالیسم چیست؟ حاکمیت دولت چه جایگاهی دارد؟ چگونه می‌توان مبنایی احساسی برای پیشبرد یک سیاست مردمی ایجاد کرد و علقه‌های اجتماعی را تقویت کرد؟ چگونه می‌توان بین فرد عقلانی و شهروند آزاد با علقه‌های فوق فردی جامعه، سازش ایجاد کرد؟ اگرچه روسو پاسخ‌های قطعی و دائمی به پرسش‌های بالا ندارد لکن توانست افق‌های جدیدی را برای پاسخگویی به این پرسش‌ها، بر روی دیدگان آیندگان بگشاید.

نکاتی درباره ترجمه کتاب «روسو و نقد جامعه مدنی» به شکلی مناسب منتشر شده و تمداد غلط‌های چاپی آن محدود است. دو مورد این غلط‌ها واژه «درعین محال» (به جای «در عین حال») (ص ۳۹) و «قلمرو» (به جای «قلمرو»)

(ص ۳۸) می‌باشد. در یکی دو مورد نیز مترجم دچار سهو شده و واژه‌های جایگزین نامناسبی را آورده است. برای مثال، در صفحه ۶۲ کتاب به اشتباه نام «هابز» را به جای نام «لاک» قرار داده که می‌تواند موجبات سردرگمی خواننده دقیق را فراهم آورد یا در صفحه ۱۸۰ کتاب، در ترجمه واژه Sovereignty به اشتباه «مالکیت» آمده است؛ در حالی که معنای صحیح آن «حاکمیت» است. کما اینکه در سایر موارد مترجم از لفظ «حاکمیت» استفاده کرده است. همچنین در مواردی برای واژه Luxury بترتیب معادل‌های «تن آسایی» (ص ۲۱) و «تن پروری» (ص ۲۱) به کار رفته است. ولی شاید واژه «جمل» معادل مناسبتری باشد. در صفحه ۲۸ نیز واژه Unsociability Mutual به صورت «جامعه‌پذیری متقابل» ترجمه شده است؛ در حالی که درست آن «جامعه‌ناپذیری متقابل» است. در صفحه نخست کتاب نیز واژه Hypotheses به «فرضیه» ترجمه شده که صحیح آن «فرضیه‌ها» است. در صفحه ۲۰ کتاب عبارت انگلیسی Development of human civilization به صورت «تکوین تمدن بشر» برگردانده شده است؛ در حالی که واژه‌های «توسعه» و «انکشاف» جایگزین‌های دقیق‌تری برای Development است.

جدا از این‌ها و یکی دو مورد دیگر، «حسن شمس‌آوری» در قسمت‌های دیگر کتاب ترجمه‌ای روان و دقیق از این اثر ارائه داده است. به صورتی که می‌توان از قبل به خوانندگان این کتاب اطمینان داد که امانت لازم

به نظر روسو، وقتی انسان از حالت طبیعی وارد حالت مدنی می‌شود، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در او انجام می‌گیرد. در رفتار او عدالت، جایگزین غریزه می‌گردد و اعمال او برخلاف سابق، تابع قوانین اخلاقی می‌شود و ندای وظیفه، جای شهوات نفسانی را می‌گیرد

جامعه مدنی پذیرفتنی و مورد نظر روسو، بر مبنای تحقق نوعی اخلاق شهروندی و نظم اخلاقی شکل می‌گیرد و این نظم اخلاقی پیوند تنگاتنگی با مساله حاکمیت دارد

برای ترجمه حفظ شده است. در پایان این نکته را هم یادآور می‌شویم که «حسن شمس‌آوری» دوازده دیگر را نیز درباره روسو به فارسی برگردانده است. این دو اثر عبارتند از «روسو، کانت، گوته» و «مساله ژان ژاک روسو». هر دو کتاب نوشته «ارنست کاسپر» محقق و دانشمند آلمانی است.

**پانویس‌ها:**

(۱) مشخصات این کتاب چنین است: Lucio colletti (۱۹۷۲). From Rousseau to Lenin. New York: Monthly Review

پیش از این مقاله دیگری از «کولتی» با عنوان «مارکسیسم: علم یا انقلاب» در یکی از شماره‌های مجله «محل» در تهران به چاپ رسیده است.

(۲) در اثر زیر درباره نظریات دلاویه و تأثیر آن بر کولتی بحث شده است.

Mario montano (۱۹۷۷). The scientific dialectic of and karl Galvano Della Volpe. In The unknown pp. ۳۳۲-۳۴۴ dimension, edited by Dick Howard klare. New York: Basic Books,

(۳) درباره اصول نگرش کانتی - مارکسیستی کولتی و انتقادهای وی از هگل بنگرید به:

Robert Gorman (۱۹۸۲). Neo- markism, West port: Greenwood press, pp. ۱۹۵-۲۰۱

(۴) کلیه نقل قول‌هایی که به صورت درج شماره صفحه در داخل پرانتز در مقاله حاضر به آنها استناد شده، از کتاب مورد بحث ما نقل شده است

(۵) ژان ژاک روسو (۱۳۵۲) قرارداد اجتماعی، چاپ دوم. ترجمه منوچهر کیا. تهران: انتشارات گنجینه، ص ۲۹.

Alfred cobban (۱۹۶۸). Rousseau and the modern state London : George and unwin LTD, p. ۸۸

(۷) ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ص ۱۰

(۸) همان، ص ۱۱

(۹) همان، ص ۲۴

(۱۰) همان، ص ۳۹

(۱۱) همان، صص ۲۴-۲۵

Anne cohler (۱۹۷۰). Rousseau and nationalism. New York: Basic Books, p. ۲۸

Alfred cobban . Op. cit. p. ۶۷

(۱۴) لئو اشتراوس و جوزف کرایسی (۱۳۷۳). نقد نظریه دولت. ترجمه احمد ندین. تهران: انتشارات کویر، ص ۷۹

(۱۵) ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ص ۲۸

Maurice keens soper (۱۹۸۸). Jean Jacques Rousseau: The social contract . In A guide to political classics, edited by murry Forsyth and maurice keens - soper ,oxford :oxford university press, p. ۱۹۵-۱۹۶